

از کارگران چریک فدائی خلق بیاموزیم!

رفیق مناف فلکی



چریک فدایی خلق، رفیق عبدالمناف فلکی، کارگر آگاهی بود که درد و رنج کار و استثمار را در طول زندگی با همه وجود لمس کرده و قلب پاک وی از سرمایه دار و سرمایه داری به حق پر از خشم و کینه بود. مناف در سال ۱۳۲۵ در یک خانواده تهیدست در محله حکم آباد تبریز متولد شد. او ۱۲ سال از عمر کودکی خود را در کارگاه های قالی بافی حکم آباد به عنوان یک کارگر قالی باف صرف کرد. همین امر بعدها شناخت و آگاهی او را نسبت به شرایط کار و زیست کارگران بطور عینی شکل و به سرعت ارتقاء داد.

مناف بعد ها در ارتباط با رفقا بهروز دهقانی، صمد بهرنگی و کاظم سعادت‌ی قرار گرفت و با رفاقت با آن ها بر آگاهی انقلابی خود افزود. رفیق مناف از دوران کودکی خود شعر هائی با این مضمون که یک "گره" برای خودم سه "گره" برای ارباب ، حفظ بود و پس از آگاهی از آموزش های مارکسیستی به درستی مطرح می کرد که این شعر قالیبافان، مصداقی بر تئوری ارزش اضافی مارکس می باشد. او خود شعر هائی در رابطه با کارگران قالیباف سروده بود و رفیق بهروز دهقانی با مشاهده استعداد شاعری در وی با فرستادن شعرهای او به مجلات آشنا، سعی در تشویق او داشت. دوستی با رفقای فوق و هم چنین رفیق علیرضا نابدل، چشم انداز جدیدی در مقابل وی گشود؛ چشم اندازی که هم عزم او را برای ادامه تحصیل جزم نمود و هم به وی امکان داد تا در روابطی تشکیلاتی در جهت تحقق آرمان های خود و نابودی سرمایه داری گام بردارد. مناف در حین کار برای تامین معاش با پشتکار و پیگیری به تحصیل نیز ادامه داد و پس از اخذ دیپلم، وارد دانشسرای عالی شد و در رشته ریاضی فارغ التحصیل گشت. اما او به تحصیل و کسب دانش نه به عنوان وسیله ای برای کسب در آمد بیشتر، بلکه به مثابه وسیله ای برای دستیابی به تئوری انقلابی نگاه می کرد. دست یابی به آگاهی انقلابی به او امکان می داد که این آگاهی را به اشکال پر ثمر تری به میان هم طبقه ای های خود برده و آن ها را به صف مبارزه علیه بیداد فرا بخواند.

رفیق مناف در تبریز یکی از اعضای گروهی بود که بعدها با نام رفیق احمدزاده شناخته شد. رفیق مناف که بخش بزرگی از زندگی خود را در میان طبقه کارگر گذرانده و همواره تلاش کرده بود کارگران دیگر را با اندیشه های انقلابی و سوسیالیستی آشنا کند، تجربیاتی را در اختیار گروه قرار داد که با تجربیات دیگر رفقای کارگر گروه همسان بود. این تجربیات عینی یکی از عوامل مهمی بود که رفقای تبریز و دیگر رفقای اندیشمند گروه احمدزاده را به این نتیجه رساند که در شرایط ایران، امر ارتباط با کارگران و سازماندهی آن ها در شکل های انقلابی بدون توسل به مبارزه مسلحانه امکان ناپذیر است. آن ها به این امر پی بردند که تنها در بستر مبارزه مسلحانه است که زدن نقبی به قدرت تاریخی توده ها و کشاندن آن ها به صحنه مبارزه قطعی، امکان پذیر می گردد.

به دنبال رسیدن رفقای گروه احمدزاده به خط مشی مبارزاتی جدید، گروه مبادرت به تشکیل تیم های عملیاتی برای مبادرت به مبارزه مسلحانه نمود و در همین راستا در ۱۳ بهمن ماه سال ۴۹ عملیات حمله به کلانتری ۵ تبریز سازمان داده شد. عملیاتی به فرماندهی رفیق مناف که در طی آن وی با جسارت تمام رفیقی که از طرف دشمن در معرض دستگیری بود را نجات داد و عملیات با مصادره مسلسل نگهبان کلانتری با موفقیت به نتیجه رسید. عملیات حمله به کلانتری تبریز از جمله عملیات هائی بود که قبل از رستاخیز سیاهکل برای تدارک مبارزات بعدی سازمان داده شده بود. به دنبال رستاخیز سیاهکل و پس از این که رفقا سازمان دادن عملیات هائی در پایتخت را در دستور کار خود قرار دادند، رفیق مناف با توجه به نقش اش در فرماندهی عملیات کلانتری تبریز به تهران منتقل شد و در تیمی به فرماندهی رفیق مسعود احمدزاده سازمان یافت. همین تیم بود که در ۱۴ فروردین سال ۵۰ حمله به کلانتری قلهک در تهران را با موفقیت پیش برد و تبلیغات دشمن را که با اعدام رزمندگان سیاهکل قصد داشت چنین جلوه دهد که جنبش مسلحانه که با رستاخیز سیاهکل اعلام موجودیت علنی کرده بود، نابود شده است را نقش بر آب نمود. به خصوص که چند روز بعد از این عملیات تیم دیگری هم تیمسار فرسیو که در اعدام رزمندگان سیاهکل نقش داشت را به سزای اعمالش رساند.

با اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق، دشمن که تازه متوجه شده بود که چه کمونیست های جان بر کفی در مسیر رهائی طبقه کارگر و همه توده های ستمدیده ایران سلاح به دست در مقابل وی قرار گرفته اند، بر شدت یورش خود به انقلابیون افزود. در جریان این یورش رفیق مناف دستگیر و پس از تحمل شکنجه های ساواک به یک محکمه فرمایشی سپرده شد. در این محکمه چریک فدائی خلق، رفیق مناف با دفاع قاطعانه از اعتقادات انقلابی خود و یارانش و تأکید بر درستی خط مشی مبارزه مسلحانه، برآستی آن دادگاه را به عرصه محاکمه خود رژیم شاه تبدیل نمود و از طرف بیدادگاه رژیم شاه حکم اعدام گرفت. هنوز چیزی از زمان محاکمه فرمایشی وی و یارانش نگذشته بود که دژخیمان سلطنت پهلوی این رفیق کارگر چریک فدائی را در ۲۲ اسفند سال ۵۰ به همراه ۸ رفیق فدائی دیگر تیرباران کردند. دژخیمان این امید خام را داشتند که با اعدام وی و رفقای همراهش آرمان های انقلابی و راه آن ها را نابود خواهند ساخت. اما دیدیم که پیام رزم چریک های فدائی خلق و همه کارگران آگاهی که در صفوف آن ها علیه جور و ستم سرمایه داران زالو صفت می جنگیدند، کارگرانی همچون مناف که زندگی اش تلاش مستمری بود برای دانستن و آگاه شدن و به کار گرفتن این آگاهی در جهت رهائی کارگران، چقدر زود در سطح جامعه پژواک یافت و چند سال بعد هزاران کارگر را برای تحقق همین آرمان ها به صحنه مبارزه بر علیه بیداد کشاند.